

نمود مؤلف در اسطوره‌پردازی صائب تبریزی

دکتر مزده مخلصی

دانش آموخته دکتری تاریخ تطبیقی و تحلیلی هنر اسلامی، دانشکده علوم نظری و مطالعات عالی هنر، دانشگاه هنر، تهران، ایران.

mojde.mokhlesi@gmail.com

چکیده

صائب تبریزی، شاعر بزرگ مکتب اصفهان، در خلق اشعار خویش توجهی ویژه به اسطوره‌ها داشته و از بسیاری از شخصیت‌های اساطیری برای بیان مفاهیم و مضامین خود بهره برده است. او در کنار شیوه معمول و مرسوم اسطوره‌پردازی، رویکردی متفاوت را نیز در تلمیح‌آوری در آثار خود به نمایش می‌گذارد. وی از زاویه‌ای نامتعارف به اساطیر نگریسته و طرزی دیگر را در پرداختن به آنها اتخاذ کرده است. بخش عمده این نوع نگاه را می‌توان برخاسته از درک و دریافت متفاوت شاعر نسبت به جایگاه خویش و واقعیت پیرامون دانست. نوشتار حاضر، با اتخاذ نظریه‌پردازی داده‌بنیاد به عنوان روش تحقیق، انحاء بروز این دریافت متفاوت را در اسطوره‌پردازی صائب می‌کاود و چگونگی خودارجاعی و بازنمایی شاعر به عنوان آفریننده اثر را در این شیوه پرداختن به اسطوره‌ها به بررسی می‌نشیند. این پژوهش، تلمیحات صائب را نماینده خودآگاهی شاعر دانسته و اسطوره‌پردازی او را نمودی از نگاه فردی و ویژه وی یافته است، نگاهی متأمل و آمیخته با واقع‌گرایی و انسان‌مداری که افسانه محض را نپسندیده و نپذیرفته، و سعی در تغییر آن دارد.

واژگان کلیدی: اسطوره‌پردازی، تلمیح، خودارجاعی، صائب تبریزی، مکتب شعر اصفهان (سبک هندی)

۱. مقدمه

بهره بردن از اسطوره‌ها به منظور بیان مضامین شعری همواره یکی از دست‌افزارهای شاعر بوده و در واقع «مجاز و رمز و اسطوره را بر روی هم عناصر اصلی بیان در هنر شعر دانسته‌اند». در شعر فارسی، این دست‌افزار که «یک سوی صور خیال شاعران را تشکیل می‌دهد

و از عناصر پراهمیتی است که خیال شاعران در ترکیب و تصرف آن زیبایی‌ها و هنر به وجود آورده، در دوره‌های مختلف — هم از نظر مواد و هم از نظر نوع برداشت شاعران — تحولاتی یافته است.^۱

شاعر عصر صفوی نیز به نوبه خود اسطوره‌پردازی کرده و از این طریق به آفرینش مضامین تازه دست یازیده است. صائب تبریزی، به عنوان مهم‌ترین نماینده مکتب شعر اصفهان که شعرش از سوی صاحب‌نظران حائز بالاترین جایگاه در این مکتب معرفی شده،^۲ توجهی عمده و ویژه به اسطوره‌ها داشته، آنها را به‌وفور در مضمون‌آفرینی به کار گرفته، و از شمار بسیاری از شخصیت‌های اسطوره‌ای نام آورده است. افزون بر آن که شکل متداول و مرسوم تلمیح به این داستان‌ها و شخصیت‌ها در اشعار او آمده است، شیوه‌ای متفاوت و نامتعارف در اسطوره‌پردازی وی دیده می‌شود. بروز این تفاوت در طرز بهره‌وری شاعر از اسطوره‌ها می‌تواند گویای ظهور دگرگونی در دیدگاه و اندیشه او باشد.

هدف از پژوهش حاضر بررسی این طرز متفاوت و نامرسوم و بیان چگونگی بازنمایی شاعر به عنوان آفریننده اثر در این شیوه پرداختن به اسطوره‌هاست و این پرسش‌ها مطرحند: این نگاه متفاوت به اسطوره‌ها به چه ترتیب در اشعار صائب نمود یافته، و این نمود متفاوت در بردارنده چه دلالت‌هایی است؟ روش انجام پژوهش، نظریه‌پردازی داده‌بنیاد^۳ است که یکی از مهم‌ترین راهبردهای پژوهش کیفی محسوب می‌شود. در این شیوه بر مبنای داده‌ها، نظریه تولید می‌گردد. نتایج از برگرفتن مفاهیم و نظام‌مندسازی مقولات مترتب بر آنها حاصل آمده‌اند که نهایتاً دستیابی به نظریه‌ای منسجم را در پی داشته است. روش انتخاب نمونه‌ها برای ارائه در متن، غیراحتمالی و هدفمند است و تلاش بر آن بوده تا مواردی که به بهترین شکل پاسخ‌گوی پرسش‌های پژوهشند، ذکر شوند. به منظور پرداختن به مبحث مورد نظر، پس از شرحی مختصر در باب اسطوره‌پردازی در شعر و طرز اسطوره‌پردازی صائب، ذیل دو عنوان به شیوه نامتعارف بهره‌وری از اساطیر نزد وی پرداخته شده است: هم‌ذات‌پنداری با اسطوره‌ها، و مخالف‌خوانی در برابر اسطوره‌ها.

حضور اسطوره‌ها در شعر صائب مورد توجه چند تن از پژوهشگران بوده است. در این راستا می‌توان از پنج مقاله و یک پایان‌نامه سخن گفت: غلامحسین ده‌بزرگی در مقاله «اشاره‌ای به اسطوره‌های مذهبی در دیوان صائب تبریزی»، با آوردن نمونه‌هایی از ابیات، به مضمون‌بندی‌های صائب با استفاده از اسطوره‌های مذهبی پرداخته است. منوچهر اکبری در مقاله‌ای با عنوان «جمال یوسف در آینه خیال صائب»، حضور یوسف پیامبر در غزل‌های صائب را محل توجه قرار داده و با بیان مرحله به مرحله داستان یوسف، ابیاتی از دیوان را که در باب هر مرحله سروده شده به عنوان نمونه ذکر کرده است. محمد حکیم‌آذر در مقاله «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی» منحصراً بر مخالف‌خوانی صائب در برابر خضر و عناصر داستانی او متمرکز شده است. او نگاه انتقادی صائب نسبت به خضر را ذیل یازده عنوان مطرح کرده و برای هر یک نمونه ابیاتی آورده است. مقاله «پژوهشی در تلمیحات شعر صائب و تصرفات وی در آن» اثر محمد خاکپور، اشارات و تلمیحات شاعر را به چهار بخش سامی، ایرانی، یونانی، و چینی تقسیم کرده و با آوردن نمونه اشعاری از هر یک، از دستکاری و تصرف در آنها سخن گفته است. در نهایت، مقاله «کارکرد عرفانی عناصر اسطوره‌ای، دینی و ملی در غزل‌های صائب تبریزی» به قلم

^۱ شفیع کدکنی، *صور خیال در شعر فارسی*، ۲۳۶-۲۳۷.

^۲ ذبیح‌الله صفا *شعر صائب را اوج کمال «شیوه نو در سخنوری» خوانده و «قدرت شگفت‌انگیز» او را در «تخیل و ایجاد تصویرهای ذهنی بدیع با استفاده از عالم مجاور خود» متذکر شده است (صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ۱۲۷۹)، و شفیع کدکنی اظهار داشته که «دوره کمال» یا «نمونه نسبتاً طبیعی و زیبای این گونه شعرها را در دیوان صائب می‌توان جست» (شفیع کدکنی، *شاعر آینه‌ها*، ۳۰).*

^۳ Grounded theory

برای آگاهی بیشتر در باب این روش، بنگرید به: استراوس و کربین، *مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای*؛ و دانایی‌فرد و امامی، «استراتژی‌های پژوهش کیفی: تأملی بر نظریه‌پردازی داده‌بنیاد».

شهربانو بابایی (و دیگران)، ضمن ارائه شرحی کوتاه از عرفان و مراحل و مدارج آن، نمود مفاهیم عرفانی را در خلال اسطوره‌پردازی در ابیاتی از صائب نشان داده است. اما عاطفه امیری‌فر در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «تجلی اسطوره در دیوان صائب تبریزی»، ضمن تقسیم‌بندی اسطوره‌ها به سه دسته ملی، تاریخی، و عرفانی، از هر دسته شخصیت‌هایی را به عنوان نمونه برگزیده و پس از عرضه شرحی مفصل از خاستگاه، مشخصات، داستان‌ها و روایات موجود در منابع مختلف در باب هر یک از آنها، از نگاه صائب به وجوه مختلف این شخصیت‌ها سخن گفته و از جمله به مخالف‌خوانی وی در برابر اسطوره‌ها اشاره ورزیده و نمونه ابیاتی را ذکر کرده است. او این نگاه تازه صائب نسبت به شخصیت‌های اسطوره‌ای و جایگاه آنها را وسیله‌ای برای آفرینش مضامین تازه و تأکید بر مفاهیم تعلیمی دانسته است.

اگرچه سه مورد از این پژوهش‌ها به شیوه خلاف عادت صائب در اسطوره‌پردازی اشاره داشته‌اند، اما هیچ کدام از رویکرد خودارجاعانه وی و چگونگی نمود شاعر در این شیوه اسطوره‌پردازی سخن نگفته‌اند. این پژوهش بنا دارد تا ضمن تبیین انحاء بروز نگاه متفاوت صائب نسبت به اسطوره‌ها، دلالت‌های این نگاه متفاوت را بسنجد و چگونگی خودارجاعی و بازنمایی مؤلف در این طرز تلمیح‌آوری را بررسی کند.

۲. اسطوره‌پردازی در شعر

شفیعی کدکنی اساطیر هر ملت را «یادگار ذهن‌های شاعری» می‌داند که «در طول زمان، با نیروی خلاق خیال خود، هریک از جوانب حیات انسانی را به رمزی شاعرانه بدل کرده‌اند». به تعبیر کدکنی، این اساطیر «نسل به نسل روایت شده است و با گذشت روزگار، در هاله خیال شاعرانه نسل‌های مختلف متبلور شده است». او در ادامه به درستی اظهار می‌دارد که «بی‌گمان دگرگونی‌های تاریخی و اجتماعی، در نگرش و طرز تلقی شاعران از گونه‌های مختلف اساطیر، تأثیری غیرقابل انکار دارد» و همچنین است «نقش هیأت حاکمه» در این امر، ضمن آن‌که «میزان هنرمندی و قدرت تخیل» شاعران نیز در این زمینه تأثیری بسزا دارد.^۴

کدکنی «حوزه مفهومی اسطوره را تا حد رمزها و اشارات نیمه‌تاریخی» می‌گستراند، به شکلی که «مواردی از رمزهای اسطوره‌مانند را، که در دوره تاریخی نیز به وجود آمده، اما در خیال مردم و به‌ویژه شاعران، رنگ افسانه‌ای به خود گرفته» دربرگیرد.^۵ او با این گسترش، اساطیر را به دو دسته سامی و ایرانی تقسیم می‌کند^۶ و همچنین به امکان ایجاد «تقسیم‌بندی‌های دیگری» چون «اساطیر برخاسته از محیط اسلامی و یا اساطیری که از دوره قبل از اسلام وجود داشته و از خصایص نژاد سامی است» اشاره می‌ورزد که می‌تواند تا «تقسیم‌بندی‌هایی از نظر شیعی و سنی» ادامه یابد.^۷

^۴ شفیعی کدکنی، *صور خیال در شعر فارسی*، ۲۳۴-۲۴۲.

^۵ شفیعی کدکنی، *صور خیال در شعر فارسی*، ۲۳۷-۲۳۸ و ۲۴۱. او به «اهمیت نقش هیأت حاکمه» در طرز تلقی عامه مردم از اساطیر نیز اشاره می‌کند که چگونه «توانسته از موجودات طبیعی و عادی دو سه قرن پیش چهره‌های افسانه‌ای و خیالی به وجود آورد، شاه عباس جنت‌مکان و شب‌گردی‌ها و کرامات او»؛ بنگرید به شفیعی کدکنی، *صور خیال در شعر فارسی*، ۲۴۰.

^۶ تقسیم‌بندی دیگر او شامل دو گونه اسطوره‌های غنایی و اسطوره‌های قهرمانی و حماسی است؛ بنگرید به شفیعی کدکنی، *صور خیال در شعر فارسی*،

۲۴۱.

^۷ شفیعی کدکنی، *صور خیال در شعر فارسی*، ۲۴۱.

«مسأله بهره‌مند شدن شاعر از اساطیر، در باب ویژه‌ای با عنوان تلمیح» در کتب فن بلاغت قدیم مطرح شده و در تعریف آن چنین آمده که «این است که شاعر در خلال شعر خویش به داستانی یا شعری یا مثلی اشارت کند و به گونه رمز و نشانه‌ای آن را بیاورد».^۸ اشاره به داستان‌های اسطوره‌ای در آثار شاعران مختلف رنگ و بویی متفاوت دارد و نوع و شیوه تلمیح‌آوری و طرز تلقی شاعر از اسطوره‌ها می‌تواند بر دیدگاه و اندیشه او دلالت کند.

۳. طرز صائب در اسطوره‌پردازی

غزل‌های صائب تبریزی سرشارند از تلمیح به شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای.^۹ در این اشعار اساطیر نژاد سامی بیش از اساطیر نژاد ایرانی مورد توجه بوده‌اند و حضورشان بس پررنگ‌تر است. این امر با در نظر گرفتن فضای جامعه و حکومت مذهب‌گرای صفوی دور از انتظار نیست، اما نوع پرداختن صائب به اسطوره‌ها بسیار درخور توجه است. او علاوه بر نگاه معمول و شیوه مرسوم اسطوره‌پردازی، از زوایایی نامتعارف به اساطیر نگریسته و طرز تلمیح‌آوری متفاوتی اتخاذ کرده است و به گفته صحیح محمد حکیم‌آذر، «تعداد ابیاتی که در آنها از زاویه مخالف به اشخاص معروف نگریسته، آن‌قدر زیاد است که می‌توان آن را یک ویژگی سبکی به حساب آورد».^{۱۰} بخش عمده‌ای از این نگاه ویژه را می‌توان برخاسته از درک و دریافت متفاوت شاعر نسبت به جایگاه خویش و واقعیت پیرامون دانست. این درک و دریافت متفاوت به دو نحو در اسطوره‌پردازی صائب نمود یافته است: نخست آن‌که در بسیاری از ابیات، او خود را از خلال اسطوره‌ها بازنمایی می‌کند و به نحوی با آنها هم‌ذات‌پنداری نشان می‌دهد، و دوم آن‌که نوعی داوری نامتعارف و مخالف‌خوانی در برابر این داستان‌ها در اشعار وی دیده می‌شود.

۳-۱ هم‌ذات‌پنداری با اسطوره‌ها (با تأکید بر دو اسطوره: یوسف پیامبر و فرهاد سنگ‌تراش)

از شماری از ابیات صائب و تمثیلات و تشبیهاتی که در آنها آمده چنین برمی‌آید که او با شخصیت‌های حاضر در اشعار هم‌ذات‌پنداری می‌کرده و خود را در جایگاه ایشان می‌نشانده است. صائب در اسطوره‌پردازی‌هایش خود را به کرات بازنمایی می‌کند، آن‌چه می‌تواند ذیل عنوان «خودفراکنی زمینه‌مند»^{۱۱} گنجانده شود، نوعی از خودارجاعی که در آن هنرمند خویشترن را به موضوع اثر مبدل می‌کند و نقش شخصیت‌های اساطیری را به خود می‌گیرد.

^۸ شفیع کدکنی، *صور خیال در شعر فارسی*، ۲۴۳.

^۹ محمود فتوحی در مدخل «سبک هندی» در *دانشنامه زبان و ادب فارسی* به محسوس بودن «جای خالی اسطوره» در شعر این سبک اشاره می‌کند و از میزان اندک «بازتاب نمودهای قومی، اساطیری، تاریخی و اعتقادی» در ادبیات عصر تیموری و صفوی می‌گوید. اما لازم به ذکر است که این «جای خالی» به هیچ روی ناظر به کمیت حضور شخصیت‌های اساطیری در اشعار نیست و همانا کیفیت متفاوت پرداختن به اساطیر است که از بروز دگرگونی در نگاه و اندیشه هنرمند این عهد حکایت دارد. چنان‌که پیشینه پژوهش نیز نشان می‌دهد، میزان حضور اسطوره‌ها، دست‌کم در شعر صائب، بس چشمگیر بوده و مورد توجه شمار قابل‌ملاحظه‌ای از پژوهشگران واقع شده است.

^{۱۰} حکیم‌آذر، «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی»، ۴۲.

^{۱۱} contextual autoprojection

این مفهوم از جانب استویکیستا در کتاب *زایش تابلو* در باب رسانه هنری نقاشی مطرح شده است: «مؤلف با چهره مبدل حالتی از خودموضوعیت‌بخشی است که در هنر قرون وسطای متأخر و رنسانس شایع‌ترین بود. نقاش نقش شخصیتی را بازی می‌کند که در یک ایستوریا حضور دارد» (استویکیستا، *زایش تابلو*، ۳۶۲-۳۶۳).

در آثار ابیاتی حاکی از هم‌ذات‌پنداری صائب با شخصیت‌های اسطوره‌ای مختلف دیده می‌شود، اما در این بخش بر نگاه هم‌ذات‌پندارانه او با دو شخصیت اسطوره‌ای — یکی سامی و دیگری ایرانی — تمرکز خواهد شد و در پایان نمونه ابیاتی از این نوع نگاه نسبت به سایرین خواهد آمد.

الف- صائب و یوسف

در میان شخصیت‌های اسطوره‌ای، صائب بیشترین توجه را به یوسف پیامبر مبذول داشته و بیشترین تلمیحات را به او و داستانش اختصاص داده است.^{۱۲} بخش قابل توجهی از این تلمیحات صبغه هم‌ذات‌پنداری دارد و صائب مکرراً خود را در جایگاه یوسف نهاده است. در اشعار پیشینیان عموماً ممدوح و معشوق به یوسف منسوب می‌شدند؛ برای مثال، پرشمارند ابیاتی از مولوی که در آنها وی خود را جای یعقوب، و معشوق (شمس) را برابر یوسف گذارده است.^{۱۳} اما خود را به کرات هم‌ترازی نماد حسن^{۱۴} و عزیزی نهادن و بهره‌گیری از اضافات تشبیهی «یوسفِ ما» و «یوسفِ من» می‌تواند بر دیدگاه شاعر نسبت به خویشتن خویش اشاره کند، هرچند که این امر عمدتاً برخاسته از وجود تشابه در جنبه‌هایی از سرگذشت این دو شخصیت باشد. در این بخش به تفکیک موضوع، ضمن شرح این وجوه اشتراک، گزیده ابیاتی که حاکی از هم‌ذات‌پنداری صائب با یوسفند آمده است.

❖ علاقه پدر به فرزند و مخالفت با عزم سفر شاعر

امیری فیروزکوهی در شرح‌حالی که از صائب در مقدمه کلیات وی آورده به پرورش صائب تحت حمایت «پدر و دودمانی اصیل و ثروتمند» و بهره‌مندی او «از مواظبت و مراقبت پدر و سعی بلیغ وی در راه تربیت پسر و رسانیدن او به مدارج کمال» اشاره کرده است.^{۱۵} عشق و علاقه پدر به صائب و مخالفت وی با عزم سفر شاعر را، که یادآور داستان یوسف است،^{۱۶} در اشعار می‌توان بازجست:

- سنگین شد از کنار پدر خواب راحتم / چون ماه مصر سیلی اخوانم آرزوست^{۱۷}
- عزیزی خواری و خواری عزیزی بار می‌آرد / در آغوش پدر از چاه زندان بیش می‌لرزم^{۱۸}
- به که در غربت بود پایم به زندان ای پدر / یک قدم بی‌چاه در صحرای کنعان تو نیست^{۱۹}

^{۱۲} توجه صائب به یوسف و وفور تلمیحات به داستان او را در اکثریت قریب به اتفاق غزل‌ها می‌توان دید، تاحدی که خواننده با گشودن دیوان او و خواندن تنها چند غزل می‌تواند حضور پررنگ این اسطوره دینی را دریابد.

^{۱۳} برای نمونه‌هایی از این ابیات، بنگرید به: پورنامداریان، *داستان پیامبران در کلیات شمس*، ۷۵۴ و ۷۹۰-۷۹۳.

^{۱۴} عبدالحسین زرین‌کوب در وصف خصوصیات ظاهری صائب چنین آورده: «مردی بوده است لاغر، کشیده‌بالا، و سیه‌چرده» (زرین‌کوب، *با کاروان حله*، ۲۹۹).

^{۱۵} امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۲-۲۳.

^{۱۶} سوره یوسف، آیه ۸

^{۱۷} دیوان صائب تبریزی، ۹۵۹.

^{۱۸} دیوان صائب تبریزی، ۲۶۹۱.

^{۱۹} دیوان صائب تبریزی، ۶۵۳.

❖ عدم شناخت قیمت واقعی در وطن و قدر و منزلت در عین بی‌قدری

محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان چنین می‌آورد که «مولانا صائب در اوایل شباب» پس از سفری زیارتی به مکه و مدینه و سپس سیاحتی در سرزمین عثمانی، به اصفهان بازمی‌گردد، اما «چون قبل از ورود، بعضی از ارباب غرض در نزد شاه عباس از وی سعایت‌ها کرده بودند، مولانا صائب دلگیر گشته» و عزم سفر هند می‌کند.^{۲۰} اگرچه امیری فیروزکوهی با این گفته مخالفت ورزیده و صحت آن را مردود دانسته،^{۲۱} اما به استناد اشعار به نظر می‌رسد که قول تربیت صحیح بوده و این شرایط در کنار سایر انگیزه‌ها،^{۲۲} علتی برای عزیمت شاعر فراهم آورده است. صائب در ابیاتی به عزلت خود در وطن، وجود حسودان، نداشتن خریدار و بی‌بها بودنش اشاره کرده و از بی‌قدری خود علی‌رغم سزاواری‌اش در شاعری شکوه ورزیده است،^{۲۳} حکایاتی که قرابت دارند با به چاه افکندن یوسف به دست برادران حسود، بیرون آوردن او از چاه به دست کاروانیان، و فروش یوسف بی‌خریدار به نرخ ناچیز؛^{۲۴} آن‌چه به نظر می‌رسد هم‌ذات‌پنداری صائب را با این شخصیت در پی داشته است. ابیات زیر نمونه‌هایی از این نوع نگاه شاعر عرضه می‌دارند:

- چهره نوحط ما روی مه کنعانی است/ که کبود از اثر سیلی اخوان گشته است^{۲۵}
- عزلت ما اختیاری نیست صائب! در وطن/ پرده‌پوشی یوسف ما را به غیر از چاه نیست^{۲۶}
- هر قدم چاهی است از چشم حسودان پر ز تیغ/ دامن از خاک وطن چون ماه کنعان چیدنی است^{۲۷}
- رتبه افکار صائب را چه می‌داند حسود؟/ بهره‌ای از حسن یوسف نیست چشم کور را^{۲۸}
- خودفروشی با کمال بی‌نیازی مشکل است/ آب شد تا یوسف ما روی در بازار کرد^{۲۹}
- سهل است اگر گوهر ما را نخریدند/ یوسف به زر قلب درین شهر گران است^{۳۰}
- امان نداد کسادی که سر برون آریم/ بهای یوسف ما در حریم چاه شکست^{۳۱}

^{۲۰} تربیت، دانشمندان آذربایجان، ۳۲۷.

^{۲۱} امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۳-۲۴.

^{۲۲} از جمله استقبال و حمایت گشاده‌دستانه شاهان گورکانی از شعر پارسی و رواج سفر شاعران به هند. امیری فیروزکوهی به دعوت ظفرخان از صائب نیز اشاره می‌کند (امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۴).

^{۲۳} صائب در ابیات زیادی از ناشناخته ماندن قدر خود در وطن گلایه کرده، اما آن‌چه در متن این بخش آمده ابیاتی است که بیانگر رویکرد هم‌ذات‌پندارانه او با یوسفند. برای نمونه به این ابیات نظر کنید: «در غریبی می‌نماید فکر صائب خویش را/ نکهت گل تا بود در گلستان معلوم نیست»، «از صفاهان چون برآید، جوهرش ظاهر شود/ هست همچون مغز، صائب در صفاهان زیر پوست»، «در سخن از عرفی و طالب ندارد کوتاهی/ عیب صائب این بود کز زمره اسلاف نیست»: این بیت، همچون بیت نخست آمده در متن این بخش، اشاره به جوانی صائب در این دوره بی‌قدری دارد.

^{۲۴} سوره یوسف، آیات ۱۵، ۱۹، و ۲۰.

^{۲۵} دیوان صائب تبریزی، ۷۵۷.

^{۲۶} دیوان صائب تبریزی، ۶۵۵.

^{۲۷} دیوان صائب تبریزی، ۶۰۴.

^{۲۸} دیوان صائب تبریزی، ۳۴.

^{۲۹} دیوان صائب تبریزی، ۱۱۶۱.

^{۳۰} دیوان صائب تبریزی، ۱۰۵۰.

^{۳۱} دیوان صائب تبریزی، ۸۸۰.

- در چه افکنده است باز از قیمت نازل مرا/ کاروانی گر خلاص از قید چاهم کرده است^{۳۲}
- نمی آیم چون یوسف به چشم هر خریداری/ بحمدالله متاع ما ندارد روی بازاری^{۳۳}
- نیست از یوسف بجز حسرت نصیب مفلسان/ از بهای خویش بر خاطر گرانم خلق را^{۳۴}
- به سیم قلب شدم قانع و ز بی قدری/ بهای یوسف من بار بر عزیزان است^{۳۵}
- یوسف ما در ترازو چند باشد همچو سنگ؟/ ای به همت از زلیخا کمتران، غیرت کنید^{۳۶}

❖ جلای وطن و به عزیزی رسیدن در غربت

به هر ترتیب، صائب در جوانی «در سال ۱۰۳۴ از شهر اصفهان به عزم سفر هند حرکت کرده و به هرات و کابل رفت. در کابل به دیدار میرزا احسن الله ... مشهور به ظفرخان ... که از طرف سلطان هند حکمران آنها بوده است رسیده و از این مرد که خود شاعر و ادیب و بسیار ادب دوست بوده است اکرام و احترام و نوازش کلی یافت».^{۳۷}

صائب به همراه ظفرخان در مراسم جلوس شاه جهان شرکت جست و به واسطه قطعه‌ای که سروده بود، صله درخور توجهی دریافت کرد و مورد عزت و کرامت پادشاه گورکانی واقع شد.^{۳۸} او «که در اصفهان از این همه نام و کام بی نصیب بود، در دربار شاه جهان آسایش یافت».^{۳۹} شاعر در ابیاتی این عزت در غربت را به بیان آورده^{۴۰} که برخی از آنها به سبب قربت این رخداد با داستان یوسف و عزیزی او در مصر،^{۴۱} صبغه هم‌ذات‌پنداری دارند:

- زمین پاک غریبی عزیز کرد مرا/ اگرچه یوسف من از وطن به خواری رفت^{۴۲}

^{۳۲} دیوان صائب تبریزی، ۵۷۲.

^{۳۳} دیوان صائب تبریزی، ۳۲۸۸.

^{۳۴} دیوان صائب تبریزی، ۵۳.

^{۳۵} دیوان صائب تبریزی، ۸۴۶.

^{۳۶} دیوان صائب تبریزی، ۱۳۶۰.

^{۳۷} امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۳. این دو بیت، اولی سروده ظفرخان و دومی از صائب، می‌توانند بیانگر رابطه این دو شخصیت باشند: «طرز یاران پیش احسن بعد ازین مقبول نیست/ تازه‌گویی‌های او از فیض طبع صائب است»؛ «میان این همه نازک‌طبیعتان صائب! منم که شعر ظفرخان‌پسند می‌گویم». محمد قهرمان در مقدمه دیوان کلیم همدانی از موقعیت صائب «پس از بازگشت از هند و کشمکش‌های دو کشور بر سر قندهار» گفته است که موجب شده تا «با تصرف در ابیاتی» رنگ علاقه به هند را در بعضی ابیات و نیز «نام ظفرخان» را «از مقاطع برخی غزل‌ها» بزاید (قهرمان، مقدمه بر دیوان کلیم همدانی، بیست و سه). صائب به امر شاه عباس دوم، مثنوی‌ای در بحر متقارب اندر فتح قندهار سروده است.

^{۳۸} محمد قهرمان نیل صائب به این مرتبه نزد شاه‌جهان را مردود دانسته (قهرمان، برگزیده اشعار صائب و دیگر شعرای معروف سبک هنایی، ۱۶)، اما به هر ترتیب او در هند حائز مقام و جایگاه درخوری که انتظارش را داشت، دست‌کم نزد ظفرخان، رسیده و از آن ابراز خشنودی کرده است.

^{۳۹} زرین‌کوب، با کاروان حله، ۲۹۸.

^{۴۰} از جمله نظر کنید به این ابیات: «هند را چون نستایم که درین خاک سیاه/ شعله شهرت من جامه رعنائی یافت»؛ «بلندنام نگرده کسی که در وطن

است/ ز نقش، ساده بود تا عقیق در یمن است».

^{۴۱} سوره یوسف، آیات ۵۴-۵۷.

^{۴۲} دیوان صائب تبریزی، ۹۰۴.

- زین بیشتر کبوتر چاه وطن مباحش/ بر تخت مصر رو، به عزیزی قرار گیر^{۴۳}
- نظر به جوش خریدار نیست یوسف را/ کلام صائب ما بی نیاز تحسین است^{۴۴}
- خواهی شوی عزیز، ز چاه وطن برآی/ یوسف بهای آب به کنعان نداشته است^{۴۵}
- شد یوسف آن که رشته حب الوطن گسیخت/ آمد برون ز چاه، کسی کاین رسن گسیخت^{۴۶}

❖ سختی درد هجران و عزم پدر برای بازگرداندن فرزند

«در سال ۱۰۳۹ که صائب و ظفرخان جزء ملتزمین رکاب شاه جهان در برهان پور اقامت داشتند به صائب خبر رسید که پدرش از ایران به اکبرآباد هندوستان آمده و منتظر است تا او را ملاقات و با خود به ایران ببرد».^{۴۷} این بخش از سرگذشت صائب نیز با یوسف نزدیک است،^{۴۸} اما در این مورد پدر هجران کشیده صائب شخصاً اقدام کرده و برای بازگرداندن فرزند راهی هندوستان شده است. صائب در استجازه از ظفرخان برای ترک هند، ابیاتی سروده است که در آن میان این بیت که ضمن آن پدر را سپاسگزاری نموده به چشم می خورد: «هفتادساله والد پیری است بنده را/ کز تربیت بود به منش حق بی شمار».^{۴۹} البته کسب اجازه صائب برای رجعت به وطن محض رضای پدر نبوده و چنان که در منابع ذکر شده^{۵۰} و از اشعار صائب نیز برمی آید، شاعر پس از گذشت مدتی از اقامت در هند و کسب عزت و مقام در آن دیار، دلتنگ وطن بوده و هوای بازگشت در سر داشته است.^{۵۱} ابیات زیر گویای هم ذات پنداری صائب با یوسف در این موضوعند:

- بند و زندان گرامی گهران از جاه است/ یوسف ما به عزیزی چو رسد در چاه است^{۵۲}
- دل آگاه نگردد به عزیزی خرسند/ بر سر تخت همان یوسف ما زندانی است^{۵۳}
- یوسف افتاد گر از مکر زلیخا در بند/ مصر از جوش خریدار به من زندان است^{۵۴}

^{۴۳} دیوان صائب تبریزی، ۲۲۸۸.

^{۴۴} دیوان صائب تبریزی، ۸۵۶.

^{۴۵} دیوان صائب تبریزی، ۹۶۴.

^{۴۶} دیوان صائب تبریزی، ۹۱۲.

^{۴۷} امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۴.

^{۴۸} سورة یوسف، آیات ۹۳-۹۹.

^{۴۹} امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۴.

^{۵۰} برای مثال، بنگرید به: امیری فیروزکوهی، مقدمه بر کلیات صائب تبریزی، ۲۵؛ و زرین کوب، با کاروان حله، ۲۹۸.

^{۵۱} از جمله این اشعار است غزلی با مطلع «خوشا روزی که منزل در سواد اصفهان سازم/ ز وصف زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم» که سراسر در فراق اصفهان سروده شده (دیوان صائب تبریزی، ۲۶۹۰)، و غزلی با مطلع «چشم طمع ندوخته حرصم به مال هند/ پایم به گل فرو شده از برشکال هند» که سراسر در شکوه پردازی از هند، به ویژه آب و هوای آن دیار، است و در بیته از آن می گوید: «چون موج می پرد دلم از بهر زنده رود/ آبی نمی خورد دلم از برشکال هند» (دیوان صائب تبریزی، ۲۰۳۷). نیز این ابیات: «شوق وطن ز دل به عزیزی نمی رود/ در صلب گوهر آب روان در کشاکش است»؛ «جان غربت زده را زود به پابوس وطن/ می رساند نفس برق سواری که مراست».

^{۵۲} دیوان صائب تبریزی، ۷۵۲.

^{۵۳} دیوان صائب تبریزی، ۷۷۸.

^{۵۴} دیوان صائب تبریزی، ۷۳۹.

- یوسفی را که به یعقوب بود روی نیاز/ زین چه حاصل که خریدار ز صد جا برخاست؟^{۵۵}
- مصر را شوق وطن گشت به یوسف زندان/ گرچه از چاه حسد خاک وطن خالی نیست^{۵۶}

ب- صائب و فرهاد

به میزانی بسیار کم‌تر از یوسف، صائب خویشتن را در جایگاه فرهاد نهاده و در تشبیه تفضیلی، خود را با او قیاس و نسبت به وی اعلام برتری کرده است. البته این رویکرد صائب ناظر به عاشقی این اسطوره غنایی نیست و به نظر می‌رسد علت آن هنرمند بودن فرهاد و نسبتی است که میان پیشه این دو برقرار است؛ چرا که می‌فرماید:

- می‌شود نام بزرگان از هنرمندان بلند/ طرف شهرت بیستون از تیشه فرهاد بست^{۵۷}

صائب خامه خود را برتر از تیشه فرهاد می‌داند و به نوعی از جانب خود و حرفه‌اش نسبت به این هنرمند سنگ‌تراش اعلام برتری می‌کند:

- گشت صائب! رزق ما از خامه معنی‌نگار/ بهره‌ای کز نقش شیرین تیشه فرهاد داشت^{۵۸}
- شد دل سنگین او سنگ فسان ناله‌ام/ کوهکن را تیشه گر از سختی خارا شکست^{۵۹}
- کوهکن کیست که با ما طرف بحث شود؟! بیستون سنگ کم پله رسوایی ماست^{۶۰}
- بیستون را تیشه‌ام در حمله اول گداخت/ نیست با من نسبتی فرهاد سنگین دست را^{۶۱}
- بود صائب! تیغ کوه بیستون بی آب و تاب/ این شرار از تیشه من در دل خارا گرفت^{۶۲}

او در ابراز بی‌کسی خود از فرهاد مایه می‌گذارد:

- من که دارم سنگ بردارد ز پیش راه من؟! یار غاری کوهکن چون تیشه فولاد داشت^{۶۳}
- کیست تا شوید غبار از صفحه خاطر مرا؟! جوی شیرین پیش دست خویشتن فرهاد داشت^{۶۴}

^{۵۵} دیوان صائب تبریزی، ۷۰۵.

^{۵۶} دیوان صائب تبریزی، ۷۹۸.

^{۵۷} دیوان صائب تبریزی، ۶۰۶.

^{۵۸} دیوان صائب تبریزی، ۶۶۱.

^{۵۹} دیوان صائب تبریزی، ۶۱۴.

^{۶۰} دیوان صائب تبریزی، ۷۱۴.

^{۶۱} دیوان صائب تبریزی، ۱۳.

^{۶۲} دیوان صائب تبریزی، ۶۸۵.

^{۶۳} دیوان صائب تبریزی، ۶۶۲.

^{۶۴} دیوان صائب تبریزی، ۶۶۲.

صائب عاشقی مفرط و خانمان سوز فرهاد (و معنون) را نپسندیده و او را «نونياز عشق» خوانده است:

- نونياز عشق چون فرهاد و معنون نیستیم / طفل ما مشق جنون بر تخته گهواره کرد^{۶۵}

و اینک نمونه ابیاتی که صائب در آنها خود را، غالباً در تشبیه تفضیلی، در جایگاه سایر شخصیت‌های اسطوره‌ای نشانده است:

- بعد ازین دوران شهرت از سفالین جام ماست / تا به کی در دور باشد نام جام جم؟ بس است^{۶۶}
- شعله نتوانست پیچیدن سیاوش را عنان / شهر توفیق صائب، همت مردانه است^{۶۷}
- موسی ما صائب! از سیر و سفر آسوده است / کز دل سنگین خود آماده کوه طور ماست^{۶۸}
- در شکرزار قناعت برده‌ام چون مور راه / سیرچشمی خاتم دست سلیمان من است^{۶۹}
- خضر را می‌کند از چشمه حیوان دل‌سرد / از دم تیغ شهادت دم آبی که مراست^{۷۰}
- می‌سپارند به هم دست به دست اطفالم / شور معنون خجل از گرمی بازار من است^{۷۱}
- چشمه‌ای را که سکندر به دعا می‌طلبید / شبنم سوخته چهره گلزار من است^{۷۲}
- ز اهل همت کم شود خم‌خانه گردون تهی / گر فلاطون رفت از عالم، فلاطونش منم^{۷۳}

^{۶۵} دیوان صائب تبریزی، ۱۱۷۱.

^{۶۶} دیوان صائب تبریزی، ۵۰۷.

^{۶۷} دیوان صائب تبریزی، ۵۹۴.

^{۶۸} دیوان صائب تبریزی، ۴۸۲.

^{۶۹} دیوان صائب تبریزی، ۵۴۷.

^{۷۰} دیوان صائب تبریزی، ۷۱۰.

^{۷۱} دیوان صائب تبریزی، ۷۴۶.

^{۷۲} دیوان صائب تبریزی، ۷۴۶.

^{۷۳} دیوان صائب تبریزی، ۲۶۲۱.

۳-۲ مخالف خوانی در برابر اسطوره‌ها

صائب در مواردی به مخالف خوانی در برابر اسطوره‌ها و نمادها برخاسته و به سرزنش ایشان پرداخته، یا داستان‌ها را به نقد و پرسش کشیده و تغییرشان را خواستار است.^{۷۴} محمد حکیم آذر، ضمن آن‌که این شیوه را ویژگی سبکی صائب خوانده است، از بروز نگاهی تازه^{۷۵} نزد او سخن می‌گوید و چنین اظهار می‌دارد:

صائب تبریزی به خاطر داشتن همین نگاه تازه، در رویارویی با شخصیت‌های داستانی دریچه‌ای نو گشوده و با نظری متفاوت به داستان زندگی و تاریخ حیات آنها نگریسته است. این نگرش، با رنگ انتقادی خاص خود، حقایق مرسوم و متداول داستان‌های معروف قرآنی و اساطیری را تأمل‌پذیرتر از گذشته کرده است. گاه صائب خط قرمزی را که در شرع و عرف برای این شخصیت‌ها تعریف شده است، می‌شکند و پا را حتی از دایره انتقاد فراتر می‌نهد.^{۷۶}

این نوع مواجهه با اسطوره‌ها با آنچه شفیعی کدکنی «نوعی احترام نسبت به عناصر اسطوره» در دوره سامانیان خوانده^{۷۷} در تقابل است، همچنین با تشبیه‌های تفضیلی و «نقد ملیح» نسبت به اسطوره‌ای همچون خضر در آثار شاعرانی چون سعدی و حافظ که «محافظه‌کاری را با کنایات آمیختند» تا «از طریق قیاس، اهمیت موضوعی را که در سر دارند اثبات کنند»، اما «هیچ‌گاه کار را به ترک ادب شرعی نکشاندند» و از «قدر و قیمت» این اسطوره دینی نکاستند.^{۷۸}

بررسی این نوع نگاه صائب نشان می‌دهد که بیشتر مخالفت‌های او ناظر به اعمال غیرواقعی یا خلاف غرور و فضیلت انسانی شخصیت‌هاست. در واقع باز هم به نظر می‌رسد که او خویشتن را در جایگاه اسطوره‌ها می‌نهاد و تصمیم متفاوتی را که خود در صورت قرار گرفتن در شرایط مشابه اتخاذ می‌کرده است به بیان می‌آورد. این امر از یک سو نشان از میزان اشتغال ذهنی صائب با شخصیت‌های داستان‌ها دارد و از سوی دیگر گویای آن است که این شاعر واقع‌گرا درباره اسطوره‌ها می‌اندیشیده و ضمناً خویشتن را در مقامی می‌دیده است که فعل و سرنوشت دیگری را که خود مناسب می‌پنداشته برای این اشخاص رقم بزند، یا آنان — حتی اساطیر دینی — را شماتت کند.^{۷۹}

^{۷۴} چنان‌که پیش‌تر گفته شد، مواجهه صائب با اسطوره‌ها صرفاً محدود به مخالف خوانی در برابر داستان‌ها و شخصیت‌ها نیست و او همچنین در ابیات خود مضامینی تازه را در ستایش اسطوره‌ها خلق کرده است که البته به‌ویژه در مورد دو شخصیت فرهاد و خضر این ابیات به‌مراتب کم‌شمارترند. برای مثال، نظر کنید به این موارد: «نیست دلگیری ز کوه بیستون فرهاد را/ عشق چون مشاطه گردد، سنگ خارا هم خوش است»؛ «حسن هیبت است رنج عشق را ضایع کند/ کوهکن از کار شیرین مزد کار خویش یافت»؛ «سبز چون خضر ز چشم گهرافشان خودند/ چشم تر چشمه حیوان سحرخیزان است»؛ «ز فکر تشنه‌لبان خضر آب سیر نخورد/ وگرنه سیری از آب حیات ممکن نیست»؛ و در نهایت این مضمون‌بندی زیبا با تلمیح به داستان حضرت یوسف: «از جور روزگار نداریم شکوه‌ای/ این گرگ را به قیمت یوسف خریده‌ایم».

^{۷۵} او از چپستی این نگاه تازه سخنی نگفته است.

^{۷۶} حکیم آذر، «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی»، ۴۲.

^{۷۷} شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۴۳. او در ادامه از «نوعی بی‌اعتقادی و بی‌حرمتی نسبت به اسطوره‌های ایرانی» در دوره بعد سخن گفته و چنین افزوده است که در این رویداد «بی‌گمان نفوذ سیاسی نژاد ترک، عامل اصلی بود و از سوی دیگر گسترش یافتن دین... چراکه اینها یادگارهای گبرکان بود و عنوان اساطیرالاولین داشت» (شفیعی کدکنی، صور خیال در شعر فارسی، ۲۴۳-۲۴۴). نیاز به توضیح نیست که رویکرد صائب هیچ نسبتی با این نگاه شاعران دوره مذکور ندارد.

^{۷۸} حکیم آذر، «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی»، ۴۴. او این ابیات را نمونه آورده است، از سعدی: «لب‌های تو خضر اگر بدیدی/ گفתי لب چشمه حیات است»؛ از حافظ: «آب حیوان اگر این است که دارد لب دوست/ روشن است این که خضر بهره سرابی دارد».

^{۷۹} این بیت در شماتت عیسی درخور توجه است: «کیست از دوش کسی باری تواند برگرفت/ گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است».

صائب به طور ویژه نسبت به فرهاد بسیار نامهربان است و به نظر رویکرد او را خلاف عزت انسانی می‌بیند؛ شاید حتی صحبت رقابت رشته‌های هنری هم در میان باشد!

صائب کنش فرهاد را کودکانه و غیرواقعی می‌داند:

- سخت طفلانه است جوی شیر آوردن ز سنگ/ کوهکن بیهوده جان را در سر این کار کرد^{۸۰}

او نه تنها کندن کوه را کاری عبث و بیهوده و مایه بدنامی انگاشته، بلکه ضمن کاربرد صنعت تشخیص، کوه آزرده‌دل از سنگ‌تراشی را در قتل فرهاد برحق خوانده است:

- تا تواند آدمی هموار کردن خویش را/ در شکست بیستون چون کوهکن باشد چرا؟^{۸۱}
- از شغل دلخراش تو بدنام گشت عشق/ نقشی دگر بر آب زن ای کوهکن! بس است^{۸۲}
- پیش ازین از ننگ صنعت، عشق فارغبال بود/ کوهکن در عاشقی این آب را در شیر کرد^{۸۳}
- به انتقام دل پرخراش، جا دارد/ که بیستون کمر قتل کوهکن بندد^{۸۴}
- می‌کشد سنگ انتقام خویش از آهن دلان/ شد سر فرهاد شق از تیشه بر خارا زدن^{۸۵}

او ضمناً به ظرافت، صداقت فرهاد در عاشقی را به واسطه همین کنش زیر سؤال برده است:

- بیستون بتخانه چین شد ز سعی کوهکن/ این قدر عاشق دماغ کار هم می‌داشته است؟^{۸۶}

صائب فرجام خلاف غرور انسانی فرهاد را نپسندیده و سرنوشت دیگری را برای او خواهان است:

- تیشه را بایست اول بر سر خسرو زدن/ جوهر مردانگی در طینت فرهاد نیست^{۸۷}
- در شهادتگاه وحدت عاشقان از یک سرنند/ آن که بر سر تیشه زد، قصد سر پرویز داشت^{۸۸}

^{۸۰} دیوان صائب تبریزی، ۱۱۶۱.

^{۸۱} دیوان صائب تبریزی، ۲۱.

^{۸۲} دیوان صائب تبریزی، ۹۳۶.

^{۸۳} دیوان صائب تبریزی، ۱۱۶۳.

^{۸۴} دیوان صائب تبریزی، ۱۷۸۷.

^{۸۵} دیوان صائب تبریزی، ۲۹۲۸.

^{۸۶} دیوان صائب تبریزی، ۵۶۱.

^{۸۷} دیوان صائب تبریزی، ۶۲۹.

^{۸۸} دیوان صائب تبریزی، ۶۶۳.

صائب رویکردی مشابه را در قبال خضر اتخاذ کرده و به انحاء گوناگون بر وی و داستانش تاخه است. محمد حکیم آذر در مقاله خود منحصراً بر رویارویی صائب با خضر متمرکز شده و این هنجارگریزی را ذیل یازده عنوان گنجانده و ابیاتی را در هر بخش آورده است.^{۸۹} بنابراین در این مقال برای پرهیز از تکرار، به اختصار به مواجهه صائب با خضر اشاره می‌شود. مخالف خوانی صائب در برابر خضر عمدتاً حول محور بی‌مروتی و نوشیدن آب حیات و عمر جاودانِ خلاف واقعیت انسانی او می‌گردد. وی با نگاهی واقع‌گرا، داستان خضر را از پایه و اساس افسانه می‌خواند:

- می‌کنم سیراب اول هم‌رهان خویش را/ این نمک بر زخم خضر بی‌مروت می‌زنم^{۹۰}
- بی رفیقان آب خوردن می‌دهد خجالت ثمر/ خضر را از دیده‌ها شرمندگی پوشیده است^{۹۱}
- نیست چون خضر گرانجان که خورد تنها آب/ آب حیوان مروت به جگر دارد عشق^{۹۲}
- صلاهی آب حیوان می‌زند تیغ جوانمردش/ چرا چون خضر کم‌همت به عمر جاودان سازم؟^{۹۳}
- ما ازین هستی ده‌روزه به جان آمده‌ایم/ وای بر خضر که زندانی عمر ابد است^{۹۴}
- پوست بر تن خضر را از زهر منت سبز شد/ حفظ آب روی خود از آب حیوان خوشترست^{۹۵}
- حرفی است این‌که خضر به آب بقا رسید/ زین چرخ دل‌سیه دم آبی ندید کس^{۹۶}
- خضر و سیر ظلمت و آب حیات افسانه است/ تازه شد هر کس شراب کهنه در مهتاب زد^{۹۷}

بخش‌هایی از داستان یوسف و برخی اعمال شخصیت‌های آن نیز مورد انتقادند. صائب یوسف را به سبب آن‌که از برادران خود «روی دست» خورده سرزنش می‌کند:

- خون خود یوسف درون چاه کنعان می‌خورد/ این سزای آن‌که روی دست اخوان می‌خورد^{۹۸}

او رویکرد یوسف در مواجهه با زلیخا را در محکمه عشق محکوم دانسته است:

- دامن کشیدن از کف عشاق سهل نیست/ یوسف ازین گناه به زندان نشسته است^{۹۹}

^{۸۹} حکیم آذر، «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی».

^{۹۰} دیوان صائب تبریزی، ۲۶۰۸.

^{۹۱} دیوان صائب تبریزی، ۵۹۲.

^{۹۲} دیوان صائب تبریزی، ۲۴۹۷.

^{۹۳} دیوان صائب تبریزی، ۲۶۹۰.

^{۹۴} دیوان صائب تبریزی، ۷۱۸.

^{۹۵} دیوان صائب تبریزی، ۴۹۶.

^{۹۶} دیوان صائب تبریزی، ۲۳۴۴.

^{۹۷} دیوان صائب تبریزی، ۱۱۸۳.

^{۹۸} دیوان صائب تبریزی، ۱۱۸۱.

^{۹۹} دیوان صائب تبریزی، ۹۶۳.

- بی‌گناهی کم گناهی نیست در دیوان عشق/ یوسف از دامان پاک خود به زندان می‌شود^{۱۰۰}
- بی‌گناهی کم گناهی نیست در دیوان عفو/ ای عزیزان جرم یوسف پاکدامانی بس است^{۱۰۱}

زلیخا نیز از نگاه صائب اراده لازم را نداشته و فاقد «جوهر مردانگی» است:

- نبود جوهر مردانگی زلیخا را/ وگرنه دامن یوسف چرا گرفت و گذاشت^{۱۰۲}؟

شنیدن بوی یوسف از پیرهن و بینا شدن یعقوب از این طریق، هم خلاف غرور انسانی است و هم ناقض یگانگی عاشق و معشوق:

- نامه از قاصد دل مغرور ما نگرفته است/ غیرت ما بوی یوسف از صبا نگرفته است^{۱۰۳}
- بوی پیراهن غباری از دل ما برنداشت/ جذبه‌ای خواهیم که یوسف را به کنعان آورد^{۱۰۴}
- خوش است وصل که بی‌پرده جلوه‌گر گردد/ به بوی پیرهن از چشم ما غبار نرفت^{۱۰۵}
- هرچه جز معشوق باشد پرده بیگانگی است/ بوی یوسف را ز پیراهن شنیدن مشکل است^{۱۰۶}
- هرکه قانع شد به بوی گل، ز گل در پرده ماند/ بوی پیراهن حجاب یوسف سیمین تن است^{۱۰۷}

این طرز نگاه صائب تنها شامل حال شخصیت‌های اسطوره‌ای نبوده است و نمادهای کهن ادبی نیز از آن بی‌نصیب نمانده‌اند. برای مثال، او آزادگی سرو را به پرسش کشیده و ضمن نخوت‌کیش خواندن پرندۀ سعادت، بر استخوان‌خواری هما انگشت نهاده و خجستگی بالش را غیرواقعی توصیف کرده است:

- تا به گردن زیر بار منت نشو و نماست/ سرو از بار تعلق در چمن آزاد نیست^{۱۰۸}
- به طوق فاخته دارد علاقه خلخال/ فسانه‌ای است که سرو از تعلق آزادست^{۱۰۹}
- تا نخوت سعادت، بیرون رود ز مغزش/ با سگ شریک روزی کردند از آن هما را^{۱۱۰}
- کم خون به سایه علم عشق می‌خوریم؟/ حرفی است این که بال هما را سعادت است^{۱۱۱}

^{۱۰۰} دیوان صائب تبریزی، ۱۳۲۴.

^{۱۰۱} دیوان صائب تبریزی، ۵۱۰.

^{۱۰۲} دیوان صائب تبریزی، ۸۹۹.

^{۱۰۳} دیوان صائب تبریزی، ۵۶۳.

^{۱۰۴} دیوان صائب تبریزی، ۱۱۷۶.

^{۱۰۵} دیوان صائب تبریزی، ۹۰۶.

^{۱۰۶} دیوان صائب تبریزی، ۵۲۴.

^{۱۰۷} دیوان صائب تبریزی، ۵۳۴.

^{۱۰۸} دیوان صائب تبریزی، ۶۲۹.

^{۱۰۹} دیوان صائب تبریزی، ۸۲۲.

^{۱۱۰} دیوان صائب تبریزی، ۴۰۳.

^{۱۱۱} دیوان صائب تبریزی، ۹۱۸.

۴. نتیجه‌گیری

اسطوره‌پردازی که یکی از عناصر اصلی شعر است، از حیث میزان کاربرد و مواد و تلقی شاعران، در دوره‌های مختلف دگرگونی‌هایی را تجربه می‌کند. صائب تبریزی، شاعر بزرگ مکتب اصفهان، اسطوره‌ها را به‌وفور در مضمون‌آفرینی به کار می‌گیرد و چنان‌که از فضای حکومت صفوی انتظار می‌رود، حضور اسطوره‌های دینی در غزل‌های او پررنگ‌تر است. صائب علاوه بر نگاه مرسوم و شیوه معمول بهره‌وری از اساطیر، رویکردی نامتعارف را در تلمیح‌آوری در آثار خود به نمایش می‌گذارد. مسلماً بروز این رویکرد نشانگر ظهور نگاهی تازه نزد شاعر است. بررسی ابیاتی که نماینده این رویکرد نامتعارفند نشان می‌دهد که بخش عمده این نگاه متفاوت را می‌توان برخاسته از درک و دریافت متفاوت شاعر نسبت به جایگاه خویش و واقعیت پیرامون دانست. او این درک متفاوت را به دو شیوه در تلمیحات خود به نمایش گذاشته است. شیوه نخست نوعی خودارجاعی از طریق اسطوره‌پردازی است. وی با شخصیت‌های اسطوره‌ای هم‌ذات‌پنداری کرده، خود را در جایگاه ایشان نشانده، و نقش آنان را به خود گرفته است. در واقع او از این طریق خویشتن را به موضوع اثر مبدل کرده است، آن‌چه می‌تواند ذیل عنوان خودفراکنی زمینه‌مند گنجانده شود. این رویکرد صائب بیش از همه ناظر به شخصیت یوسف — نماد حسن و عزیزی — است، که در نمایش نگاه شاعر نسبت به خویشتن خویش اهمیتی دوچندان دارد و از مرتبه‌ای که او برای خود قائل است حکایت می‌کند.

افزون بر آن، این شاعر مکتب اصفهان خود را پروانه دخیل و تصرف در اسطوره‌ها اعطا کرده است. او دست‌بسته تسلیم اسطوره‌ها نیست و در برابر آنها به مخالف‌خوانی برمی‌خیزد. بیشتر مخالفت‌های وی ناظر به اعمال غیرواقعی یا خلاف غرور و عزت انسانی شخصیت‌هاست. در حقیقت او از داستان‌های اسطوره‌ای که زاده و پرورده آگاهی جمعی و قومی‌اند، برداشتی شخصی عرضه می‌دارد و دیدگاه فردی و واقع‌گرایانه خود را در برابر خصائل، کردارها، و همچنین سرگذشت اساطیر اظهار و ابراز می‌کند و نسخه‌ای تازه از نمایش را با نقش‌آفرینی آنان به روی صحنه می‌برد. صائب خویشتن را در مقامی می‌بیند که نمادها را زیر سوال ببرد، داستان‌ها را به نقد و پرسش بکشد، شخصیت‌ها را سرزنش کند و سرنوشت دیگری را که خود مناسب می‌بیند برای ایشان رقم بزند. او در این کار چنان به راه افراط می‌رود که گاه حرمت شخصیت‌ها، حتی اساطیر دینی، را خدشه‌دار می‌سازد.

صائب تبریزی با تلمیحاتش حضور خویش را در اثر بازتاب می‌دهد. اسطوره‌پردازی او علاوه بر آن‌که گویای خودآگاهی شاعر است، نگاه ویژه و فردی وی را به نمایش می‌گذارد، نگاهی متأمل که از دریچه واقع‌گرایی و انسان‌مداری به اسطوره‌ها افکنده شده است. او افسانه محض را نمی‌پسندد و نمی‌پذیرد و با خود چنین می‌گوید:

- صائب! به ذوق زمزمه ما کجا رسد؟/ گویی که از شنیدن افسانه پر شده است^{۱۱۲}

منابع

قرآن کریم، سوره مبارکه یوسف.

استراوس، آنسلم و جولیت کربین. مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای، ترجمه ابراهیم افشار. تهران: نی، ۱۳۹۵.

^{۱۱۲} دیوان صائب تبریزی، ۹۷۲.

- استویکیستا، ویکتور. زایش تابلو: فرانقاشی در آغاز دوران مدرن، ترجمه فریده فرنودفر. تهران: گیلگمش، ۱۴۰۰.
- اکبری، منوچهر. «جمال یوسف در آینه خیال صائب». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش. ۱۶۰ (زمستان ۱۳۸۰): ۷۷-۹۹.
- امیری فر، عاطفه. «تجلی اسطوره در دیوان صائب تبریزی». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور قزوین، دانشکده زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۹۱.
- امیری فیروزکوهی، سیدکریم. مقدمه بر کلیات صائب تبریزی. تهران: خیام، ۱۳۳۳.
- بابایی، شهربانو (و دیگران). «کارکرد عرفانی عناصر اسطوره‌ای، دینی و ملی در غزل‌های صائب تبریزی». عرفان اسلامی ۱۶، ش. ۶۲ (زمستان ۱۳۹۸): ۸۷-۶۹.
- پورنامداریان، تقی. داستان پیامبران در کلیات شمس. تهران: سخن، ۱۳۹۴.
- تربیت، محمدعلی. دانشمندان آذربایجان. تدوین غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
- حکیم‌آذر، محمد. «هنجارشکنی در شعر صائب تبریزی». ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی ۲، ش. ۲ (بهار ۱۳۸۵): ۳۹-۵۶.
- خاکپور، محمد. «پژوهشی در تلمیحات شعر صائب و تصرفات وی در آن». سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی ۳۵، ش. ۱ (بهار ۱۳۹۶): ۷۵-۹۲.
- دانایی‌فرد، حسن و سیدمجتبی امامی. «استراتژی‌های پژوهش کیفی: تأملی بر نظریه‌پردازی داده‌بنیاد». اندیشه مدیریت ۱، ش. ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۸۶): ۶۹-۹۷.
- ده‌بزرگی، غلامحسین. «اشاره‌ای به اسطوره‌های مذهبی در دیوان صائب تبریزی». هنر و مردم، ش. ۱۸۲ (آذر ۱۳۵۶): ۲۶-۳۰.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. با کاروان حلّه؛ مجموعه نقد ادبی. تهران: علمی، ۱۳۷۹.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. شاعر آینه‌ها. تهران: آگه، ۱۳۹۶.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگه، ۱۳۹۶.
- صائب، محمدعلی. دیوان صائب تبریزی، تصحیح محمد قهرمان (۷ جلد). تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۱.
- صفا، ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵ (۸ جلد). تهران: فردوس، ۱۳۹۲.
- فتوحی، محمود. «سبک هندی»، در دانشنامه زبان و ادب فارسی، زیر نظر اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری انتشارات سخن، ۱۳۹۷.
- قهرمان، محمد. برگزیده اشعار صائب و دیگر شعرای معروف سبک هندی. تهران: سمت، ۱۳۸۳.
- قهرمان، محمد. مقدمه بر دیوان کلیم همدانی. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.

References

- The Holy Quran*, the sura of Yūsuf.
- Akbarī, Manūchihr. "Jamāl-i Yūsuf dar Āyina-yi Khīyāl-i Šā'ib". *Majalla-yi Dānishkada-yi Adabīyyāt va 'Ulūm-i Insānī Dānishgāh-i Tehran*, No. 160 (Winter 2001/1380): 77-99 (in Persian).
- Amīrī Far, 'Ātifa. "Tajallī-yi Usṭūra dar Dīvān-i Šā'ib Tabrīzī". MA thesis, Payām-i Nūr University of Qazvīn, Faculty of Persian Language and Literature, 2012/1391 (in Persian with English abstract).

Amīrī-Firūzkūhī, Sayyid Karīm. the introduction to *Kullīyyāt-i Ṣā'ib Tabrīzī*. Tehran: Khayyām, 1954/1333 (in Persian).

Bābāyī, Shahrbānū (and others). "Functions of Mythological, Religious and National Characters and Elements in Ṣā'ib Tabrīzī's Sonnets". *Ṣā'ib-i Islāmī* 16, No. 62 (Winter 2019/1398): 69–87 (in Persian with English abstract).

Dānāyī Fard, Ḥasan and Sayyid-Mojtabā Imāmī. "Istrātizhīhā-yi Pazūhish-i kayfī: Ta'amulī bar Naẓarīyya-pardāzī-yi Dāda-bunyād". *Andīsha-yi Mudīrīyyat* 1, No. 2 (Autumn and Winter 2007/1386): 69–97 (in Persian).

Dih-buzurgī, Ghulām-Hussein, "Ishāra-ī ba Uṣṭūrahā-yi Mazhabī dar Dīvān-i Ṣā'ib Tabrīzī". *Hunar va Mardum*, No. 182 (Āzar 1977/1356): 26–30 (in Persian).

Futūḥī, Maḥmūd. "sabk-i Hindī", in *Dānish-nāma-yi Zabān va adab-i Fārsī*, under supervision of Ismā'īl Sa'ādat. Tehran: Farhangistān-i Zabān va adab-i Fārsī in collaboration with Sukhan publishing house, 2018/1397 (in Persian).

Ḥakīm Āzar, Muḥammad. "Hanjārshikanī dar Shi'r-i Ṣā'ib Tabrīzī". *Adabīyyāt-i Ṣā'ib va Uṣṭūrashinākhtū* 2, No. 2 (Spring 2006/1385): 39–56 (in Persian).

Khākpūr, Muḥammad. "Pazūhish-ī dar Talmīḥāt-i Shi'r-i Ṣā'ib va Taṣarrufāt-i vay dar Ān". *Sabkshināsī-yi Naẓm va Nasr-i Fārsī* 35, No. 1 (Spring 2017/1396): 75–92 (in Persian).

Pūrnamdārīyān, Taqī. *Dāstān-i Payāmbārān dar Kullīyyāt-i Shams*. Tehran: Sukhan, 2015/1394 (in Persian).

Qahramān, Muḥammad. *Barguzīda-yi ash'ār-i Ṣā'ib va dīgar Shu'arā-yi Ma'rūf-i Sabk-i Hindī*. Tehran: Samt, 2004/1383 (in Persian).

Qahramān, Muḥammad. The introduction to *Dīvān-i Kalīm-i Hamadānī*. Mashhad: Āstān-i Quds-i Rażavī, 1990/1369 (in Persian).

Ṣafā, Zabīḥ-allāh. *Tārīkh-i adabīyyat dar Īrān*, vol. 5 (8 vols.). Tehran: Firdaws, 2013/1392 (in Persian).

Shafī'ī Kadkanī, Muḥammad-Riżā. *Shā'ir-i Āyina-hā*. Tehran: Āgah, 2017/1396 (in Persian).

Shafī'ī Kadkanī, Muḥammad-Riżā. *Ṣuvar-i Khīyāl dar Shi'r-i Fārsī*. Tehran: Āgah, 2017/1396 (in Persian).

Ṣā'ib, Muḥammad- 'Alī. *Dīvān-i Ṣā'ib Tabrīzī*, edited by Muḥammad Qahramān (7 vols.). Tehran: 'Ilmī va Farhangī, 2012/1391 (in Persian).

Stoichiṭā, Victor Ieronim. *L'instauration du tableau: metapinture a l'aube des temps modernes*, translated by Farīda Farnūdfar. Tehran: Gīlgamash, 2021/1400 (in Persian).

Strauss, Anselm L. and Juliet M. Corbin. *Basics of Qualitative Research: Techniques and Procedures for Grounded Theory*, translated by Ibrāhīm Afshār. Tehran: Nay, 2016/1395 (in Persian).

Tarbīyat, Muḥammad- 'Alī. *Dānishmandān-i Āzarbāyjan*, edited by Ghulām-Riżā Ṭabāṭabāyī Majd. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance, 1999/1378 (in Persian).

Zarrīnkūb, 'Abd al-Ḥussayn. *Bā Kāravān-i Ḥulla; Majmū'a-yi Naqd-i adabī*. Tehran: 'Ilmī, 2000/1379 (in Persian).